

دلیل عدم مفهوم

«یک) آیه شریفه «وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ»^۱

مرحوم آخوند این استدلال را چنین تصویر می کنند و از آن پاسخ می دهند:

«وَأما الاستدلال على ذلك - أي عدم الدلالة على المفهوم - بآية وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ ففيه أن الاستعمال في غيره أحياناً مع القرينة مما لا يكاد ينكر، كما في الآية قطعاً، مع إنه يعتبر في دلالة عليه عند القائل بالدلالة، أن لا يكون وارداً مورد الغالب كما في الآية، ووجه الاعتبار واضح، لعدم دلالة معه على الاختصاص، وبدونها لا يكاد يتوهم دلالة على المفهوم، فافهم.»^۲

توضیح:

۱. استدلال چنین است: «اگر اللاتی فی حجورکم مفهوم داشته باشد، لازم می آید که ازدواج ربائب اگر در

حجور نباشند جایز باشد. در حالیکه این خلاف متفاهم فقهی است.»

۲. اما این استدلال غلط است چرا که «اگر بپذیریم که وصف مفهوم دارد، منافات ندارد با اینکه در مواردی

با تمسک به قرینه در غیرمفهوم استعمال شده باشد.»

۳. اصف الی ذلك: آنها هم که قائل به مفهوم وصف هستند، در مورد وصف هایی که غالبی هستند، چنین

نمی گویند

۴. چرا که با وجود «ورود مورد غالب»، وصف دلالتی بر این ندارد که «وصف علت اختصاصی حکم» است.

۵. و بدون دلالت بر اختصاصی بودن علت، هیچکس نمی گوید که وصف دلالت بر مفهوم دارد.

ما می گوییم:

شاهد بر اینکه در این آیه شریفه، وجود قرینه مانع از مفهوم است آن است که در همین آیه، وجود قرینه، باعث

پیدایش مفهوم شده است: «وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ» که بالاجماع در نساء

غیرمدخوله، حرمت ازدواج با ربائب جاری دانسته نشده است. (اللهم الا ان يقال که استفاده حرمت در این

فرض مستفاد از روایات است و از آیه شریفه استفاده نشده است)

جمع بندی بحث مفهوم وصف:

با توجه به آنچه گفتیم، وجود مفهوم برای وصف (چه معتمد و چه غیرمعتمد) قابل اثبات نیست.

البته اگر در جایی قرینه ای در میان باشد و یا چنانکه ذیل بحث مفهوم شرط گفتیم اگر توانستیم «اطلاق مقامی»

را ثابت کنیم و بگوییم «متکلم در مقام بیان تمام مراد خود درباره موضوع خاصی بوده است و تنها آن موضوع

را در فرض «وصف» دارای حکم کرده است» در این موارد، می توانیم قائل به مفهوم وصف شویم.

۱. نساء: ۲۳

۲. کفایه الاصول، ص ۲۰۷

بحث: مفهوم غایت

از زمره مفاهیم مطرح شده در ذیل بحث از مفاهیم، مفهوم غایت است. مرحوم آخوند در این باره می‌نویسند:

«هل الغاية في القضية تدلّ على ارتفاع الحكم عما بعد الغاية ، بناءً على دخول الغاية في المغيا ، أو عنها وبعدها ، بناءً على خروجها ، أو لا؟ فيه خلاف ، وقد نسب إلى المشهور الدلالة على الارتفاع ، وإلى جماعة منهم السيد والشيخ، عدم الدلالة عليه.»^۱

توضیح:

۱. اگر کسی بگوید «از تهران تا قم رفتم»، آیا غایت (مدخول تا: قم) دارای چنین حکمی هست به این معنی که حکم (رفتن) در بعد از غایت (قم به بعد) منتفی است؟
 ۲. البته در مورد «غایت» یک بحث دیگر هم مطرح است که آیا غایت داخل در مغی است؟ یعنی آیا معنای این جمله آن است که: «من تا قم رفته‌ام و خود قم را هم رفته‌ام» یا معنا، چنین است که «من تا قم رفته‌ام و منطوق جمله، نسبت به خود قم دلالتی ندارد»؟
 ۳. پس با ضمیمه آن بحث (دخول غایت در مغی) می‌توان گفت سوال اصلی بحث چنین است:
 ۴. اگر غایت داخل در مغی است: منطوق: من تا قم رفته‌ام و خود قم را هم رفته‌ام
مفهوم: آن طرف‌تر از قم نرفته‌ام
 ۵. اگر غایت داخل در مغی نیست: منطوق: من تا قم رفته‌ام
مفهوم: خود قم و آن طرف‌تر از قم نرفته‌ام
 ۶. و اگر مفهوم موجود نباشد:
 ۷. اگر غایت داخل در مغی است، جمله نسبت به «آن طرف‌تر از قم رفتن»، ساکت است.
 ۸. اگر غایت داخل در مغی نیست، جمله نسبت به رفتن به قم و آن طرف‌تر از قم ساکت است.
- مرحوم آخوند در ادامه در مسئله قائل به تفصیل شدند:

«والتحقیق : إنّه إذا كانت الغاية بحسب القواعد العربية قيّداً للحکم ، كما في قوله : (كلّ شيء حلال حتى تعرف إنّه حرام) ، و (كلّ شيء ظاهر حتى تعلم إنّه قدر) ، كانت دالّة على ارتفاعه عند حصولها ، لانسباق ذلك منها ، كما لا يخفى ، وكونه قضية تقييده بها ، وإلاّ لما كان ما جعل غاية له بغاية ، وهو واضح إلى النهاية. وأما إذا كانت بحسبها قيّداً للموضوع ، مثل (سر من البصرة إلى الكوفة) ، فحالها حال الوصف في عدم الدلالة ، وأنّ كان تحديده بها بملاحظة حكمه وتعلق الطلب به ، وقضيته ليس إلّاّ عدم الحكم فيها إلّاّ بالمغيا ، من دون دلالة لها أصلاً

۱. كفاية الأصول، ج ۱، ص ۲۰۸



على انتفاء نسخه عن غيره ، لعدم ثبوت وضع لذلك ، وعدم قرينة ملازمة لها ولو غالباً ، دلت على اختصاص الحكم به ، وفائدة التحديد بها كسائر أنحاء التقييد ، غير منحصرة بإفادته كما مرّ في الوصف.^١

